

کوتاه سخنی پیرامون برخی از نوشته ها

باغستان درختان سرمازده ادبیات و نقد کشورما، که در پسینه سالها نه ، که در پسینه قرنها ، از رویش نهالینه ها و شگفتن گل و ثمر دهی ، بی برگ و بار بوده اند . گاهی در گوشه و بیشه این باغستان بزرگ و خاکستر نشین ، عطری از گل بته ای و سیبی از درختی به مشام و به دید می آید. چنانکه باره و ستیغ بلند باغستان های شکوهنده اندیشه های ذکریای رازی و راوندی و دقیقی و فردوسی و هزاران باغبان دیگر هویت ملی و فرهنگی باغستان کهن ما را به یاد می آورد که با تکیه به گرما و نور آفتاب به نبرد اهریمن سرما و شب می تازیدند تا باغستان نیایی خویش را با گل و درخت آراسته نگهدارند و قامت نامیمون سرما و شب را شرمگینه سازند.

ولی هیئات و دریغ؛ که اهریمن و اهریمن اندیشان ، باغبانان ما را کشتند و باغستان را با تبر هزاران نیرنگ خشکانیدند و شاخه های سبزدخت هویت ملی و فرهنگی و آیینی ما را هیزم تنور آشخانه های منافع خویش ساختند. هر سبزه و بته و درختی که بعد از سوختن باغستان در باغ سر میزد، به آیین اهریمن آبیاری می کردند و اگر این بته و درخت ثمری میداد نذر برده شدن و کنیز شدن خویش را میداد. این حکایتی است بس اندوهبار و به درازی هزار و چندصدسال که توان شنیدن آن به انهای میسر می تواند بود که چشم و گوش باز دارند و در جستجوی آن اند که ریشه های درخت هویت ملی، فرهنگی و آیینی این باغ را که اهریمن خشکانیده بکاوند و در شکستن تبر اهریمن باشند.

در روزگاران پسین، مهرورزانه باید گفت که چنین توانمندی هایی به ویژه در وجود نسل جوان و سرشار از غرور ملی و فرهنگ نیایی به وجود آمده است. بلندتر از دیگر قله ها اینکه این نسل برومند بر فرازیننه های نقد حال و گذشته تاریخ و ادب فراز آمده و با غریو تندرانه هنجار و ناهنجار ها را آفتابینه می سازند، آنچه را شکوهنده بوده و است عاشقانه می ستایند و آنچه را که ابلیسانه و وحشیانه بوده و است بیدریغ به شلاق توفان خشم زمان می بندند.

آخرین نوشته هایی را که در چندین برگ از فصل نامه خط سوم از سوی نویسندگان ، به ویژه در شماره سه و چهار که ویژه روشنفکر بوده و نیز نوشتار در نشریه انترنیتی کابل پرس از چند نویسنده جوان و نیز در برخی دیگر از سایت هایی هموطنان مانند {اصالت} ، { مشعل} ، {کوفی} ، {خاوران} ، { رسانه نور} ، {روزنه} { زندگی} و غیره که به خوانش گرفته ام ، بدون شک ، گمانه ها در برابر حقیقت پیرهن درید که بدون هرگونه تردیدی دیگر بهارینه فصل کاویدن ریشه های گم شده هویت ملی و فرهنگی و آیینی ما ، و دوران راندن سرمای اهریمن و دزدان وجدان باغستان نیایی به عینیت فرا رسیده است.

به نظرمی آید که دیگر سزاوار نیست که از همسویی با آنهایی که از هر موضع فکری و سیاست اندیشی که بر غارتگران هویت ملی ، فرهنگی و آیینی ما می تازند، دریغ ورزید و احساس مسؤولیت نکرد در باره آثار و نوشته های آنها برای معرفی و اشاعه آن اندیشه ها.

باری محمود دولت آبادی نویسنده خراسانی تبار ایرانی که کتاب "کلیدر" آن در ذهن بسیار از ما جا دارد در شکایتی ، وقتی رومان " روزگار سپری شده مردم سال خورده" که آن را ورق شناسنامه ملت خود می داند، می گوید:

{ چند جا افراد احساس مسؤولیت کردند، این کتاب را معرفی کنند تا اکثریت آدمها بفهمند که پدر و مادر تاریخی شان کی بوده و از کجا آمده اند} 1

بدون شک یکی از وظایف ملی و رسالت فرهنگی این است که در نقد و معرفی آثار ارزشمند ، چه کتاب است و چه مقاله ، دین خویش را ادا نمود. این بار را باید کسانی بدوش بکشند که دلبسته فرهنگ ملی خویش اند و همچنان در عرصه سیاست وابسته به سیاست های استعماری نیستند و در پی استقلال و آزادی جامعه و کشور خود از قید هرگونه تعلقی می اندیشند.

در باره نوشته ها یی که بحث در مورد دین و مذهب را در اجتماع دکانداران دین مردود می شمارند، ولی از استبداد بیضه داران دین مثال می آورند، تنها اینقدر گفتنی است که: واقعاً نمی شود در حوزه شمشیرزان دین بدون قوت و قدرت به مبارزه با آنها پرداخت. اما وای به حال آنها یی با وجود آنکه از حیطة استبداد آنها به دور اند ولی برای منافع خویش که عبارت از راهیابی به آن حیطة و حوزه و گرفتن مقام و غنیمت می باشد، دم بر نمی آورند. اگر چنین باشد شاید همه موافق باشند که چنین کسان را نمی توان بخشید و افشاء نکرد.
ایدون باد

1 - مصاحبه با محمود دولت آبادی، سایت بی بی سی ، 21 ماه می 2008

www.nuroddin.de